

باکره‌ها

(رمان)

www.ketab.ir

الکس مایکلیدس
ترجمه: سامان شهرکی



سرشناسه	: مایکلیدس، الکس، ۱۹۷۷-م. ۱۹۷۷- Michaelides, Alex, 1977-
عنوان و نام پدیدآور	: باکره‌ها (رمان) / الکس مایکلیدس؛ مترجم سامان شهرکی.
مشخصات نشر	: تهران: آموت، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۰ ص.
شابک	: 978-600-384-187-1
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: The Maidens
موضوع	: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م. English fiction -- 20th century.
شناسه افزوده	: شهرکی، سامان، ۱۳۷۸-، مترجم: Shahraki, Saman
رده‌بندی کنگره	: PZ3
رده‌بندی دیویی	: ۸۲۳ / ۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۶۵۶۸۸۲



باکره‌ها

(رمان)

الکس مایکلیدس

ترجمه: سامان شهرکی

ویراستار: حامد منصوریان

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ دوم: تابستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: شهیر / لیتوگرافی و چاپ: ترانه / نمونه‌خوانی: مینا فرشی احمدی - رکسانا تقوی

مرجع قیمت: سایت رسمی نشر آموت

نشر آموت

تلفن: ۰۶۶۴۹۹۱۰۵ - ۰۹۳۶۰۳۵۵۴۰۱ / اینستاگرام: www.instagram.com/aamout

پست الکترونیکی: aamout@gmail.com / وب سایت: www.aamout.com

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک: 978-600-384-187-1

شابک: ۱- ۱۸۷ - ۳۸۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

«کتابفروشی آموت»

تهران - بلوار مرزداران - نبش خیابان آریافر - ساختمان ۲۰۰۰ - طبقه همکف شمالی

تلفن: ۰۴۴۲۳۲۰۷۵ - ۰۹۳۶۸۸۲۸۱۸۰ سایت کتابفروشی aamout.ir

مقدمه

ادوارد فوسکا^۱ قاتل بود.

حقیقت همین بود. حقیقتی که به یک فکر ساده در سر ماریانا^۲ خلاصه نمی‌شد. او با تمام وجود این را پذیرفت، با استخوان‌هایش درک کرد و در جریان خون و با تک‌تک سلول‌هایش به این مسئله پی برد. ادوارد فوسکا مجرم بود.

اما ماریانا نتوانست این را ثابت کند و ممکن بود هرگز هم نتواند. این مرد، این هیولا که حداقل دو نفر را به قتل رسانده بود، برای خودش آزادانه می‌گشت.

مردی بسیار مغرور و با اعتماد به نفس که به عقیده ماریانا قسر دررفته بود و پیروز شده بود. اما پیروز نشده بود، هنوز نه.

ماریانا مصمم بود پیش دستی کند. باید این کار را می‌کرد.

می‌خواست تمام شب بیدار بماند و هرچه را که اتفاق افتاده بود، به خاطر بیاورد. می‌خواست اینجا، در این اتاق کوچک و تاریک در کمبریج^۳، بنشیند و ببیندیشد تا راهی بیابد. به میله سرخ و سوزان بخاری

1. Edward Fosca

2. Mariana

3. Cambridge

دیواری، که در تاریکی می‌درخشید، خیره شد تا راهی پیدا کند.
می‌خواست در سرش آن قدر به عقب برگردد، تا در ابتدای داستان
قرار گیرد و همه چیز را به خودش یادآوری کند، تمام داستان را.
می‌خواست ادوارد فوسکا را به دام بیندازد.